

Analyzing the Constitutional Movement in the Framework of Theories of Transition to Democracy: The Compromising Elite

Yazdan Khaledipour¹
Massoud Akhavan Kazemi²
Seyyed Shams-al-din Sadeghi³

Received Date: 16 Aug 2020

Reception Date: 08 Feb 2021

The constitutional movement paved the way for Iran to enter into new political relations in a new era, which could lead to the formation of a democratic government; but from the very beginning, this movement faced major problems and obstacles in achieving democracy. Accordingly, the study seeks to answer the question, "In the context of theories of transition to democracy, how did the lack of compromising elites during the constitutional movement lead to the re-establishment of tyranny and the non-institutionalization of political development?" To answer this fundamental question, it was hypothesized that "the lack of compromising elites in resolving political disputes during the constitutional movement, paved the way for the elimination and exclusion approaches in elite political culture, thus reproducing tyranny and hindering the institutionalization of political development." The present study has described and analyzed the political and social developments of the constitutional period, using theories of transition to democracy, especially the third generation of these theories, the theory of the conciliatory elites of Schmidter and O'Donnell. This theory gives the main role to the political elites in the process of achieving political development and considers the most important tactic to be the expansion of compromise between all the ruling political elites and the opposition. From this study, it is concluded that, due to the lack of a conciliatory approach between the ruling political elites and the opposition, the constitutional movement has not led to the establishment and consolidation of the desired political order.

Keywords: Political Elites, Compromising Approach, Minimal Democracy, Theories of Transition to Democracy, Constitutional Movement.

1. Ph.D student in Political Sociology, Razi University, Kermanshah, Iran.

2. Associate Professor of Political Science, Razi University, Kermanshah, Iran (Responsible Author).
mak392@yahoo.com

3. Associate Professor of Political Science, Razi University, Kermanshah, Iran.

تحلیل جنبش مشروطه در چارچوب نظریه‌های گذار به دموکراسی: نخبگان مصالحه‌جو

یزدان خالدی پور^۱ دریافت: ۹۹/۰۵/۲۶

مسعود اخوان کاظمی^۲ پذیرش: ۹۹/۱۱/۲۰

سید شمس الدین صادقی^۳

چکیده

جنبش مشروطه، زمینه ورود ایران به مناسبات نوین سیاست در دورانی جدید را فراهم نمود که می‌توانست به شکل‌گیری یک حکومت دموکراتیک بیانجامد؛ اما این جنبش از همان ابتدا با مشکلات و موانعی اساسی در دستیابی به دموکراسی مواجه گردید. بر این اساس، این پژوهش در پی پاسخگویی به این پرسش بوده است که «در چارچوب نظریه‌های گذار به دموکراسی، چگونه فقدان نخبگان مصالحه‌جو در دوران جنبش مشروطه، به برقراری مجدد استبداد و عدم نهادینه شدن توسعه سیاسی، منجر شده است؟» در پی پاسخ‌یابی به این سؤال اساسی، این فرضیه مطرح گردید که «فقدان نخبگان مصالحه‌جو در حل منازعات سیاسی در هنگامه جنبش مشروطه، زمینه غلبه رویکردهای حذف و طرد در فرهنگ سیاسی نخبگان را فراهم نموده و در نتیجه منجر به بازتولید استبداد و مانع نهادینه شدن توسعه سیاسی شده است.» پژوهش حاضر با بهره‌گیری از نظریه‌های گذار به دموکراسی، نظریه نخبگان مصالحه‌گرای اشمیتر و اودانل، تحولات سیاسی و اجتماعی دوران مشروطه را توصیف و تحلیل نموده است. از این بررسی، این نتیجه‌گیری حاصل می‌شود که به دلیل فقدان رویکرد مصالحه‌گرایانه میان نخبگان سیاسی حاکم و اپوزیسیون، جنبش مشروطه به استقرار و تثبیت نظم سیاسی مطلوب نینجامیده است.

۱. دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.
۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول).
۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.
mak392@yahoo.com

واژه‌های کلیدی: نخبگان سیاسی، رویکرد مصالحه‌گرا، دموکراسی حداقلی، نظریه‌های گذار به دموکراسی، جنبش مشروطه.



مقدمه و بیان مسئله

جنبش مشروطه آغاز فصلی نو در تاریخ ایران است. این جنبش، نخستین موج دموکراسی شدن و اولین روند دموکراسی سازی در تاریخ معاصر ایران دانسته می‌شود که راه ایران را به سمت تجدد باز کرد. جنبش مشروطه به شکل‌گیری نقطه عطف جدیدی در سپهر سیاسی ایران منجر شده است.

جنبش مشروطه بر مبنای ائتلاف مصلحتی روشنفکران سکولار و علما فراهم شد؛ اما این ائتلاف مصلحتی ناپایدارتر از آن بود که بتواند تغییر را نهادینه نماید و به حد تعادلی در میانه هرج و مرج طلبی و اقتدارگرایی شاهانه دست یابد؛ بنابراین زدوخوردهای بی‌پایان میان نیروهای فعال در جنبش مشروطه، سبب قرار گرفتن ایران در چرخه استبداد، هرج و مرج و استبداد شد تا در ابتدا، در نتیجه سیاست غیرمصلح‌گرایانه نخبگان، ایران در مدار هرج و مرج گرایي و سپس در طلب دولت مقتدر، در مدار استبداد رضاخانی قرار گیرد و مجالی برای رشد مشارکت و رقابت باقی نماند.

جنبش مشروطه با همه کاستی‌هایش، یک تحول تاریخی مثبت با درس‌های بسیار برای امروز ایران است و مطالعه آن، می‌تواند به روشن شدن بسیاری از منازعات نخبگان در ترسیم نظم مطلوب سیاسی در آینده کمک نماید. در همین راستا، پژوهش حاضر در تلاش است تا با بهره‌گیری از یکی از نظریه‌های برجسته گذار به دموکراسی، ابعاد سیاسی جنبش مشروطه و تأثیرگذاری آن بر روند توسعه سیاسی در ایران را توضیح دهد؛ بنابراین، علاوه بر توضیح نوع رویکرد به دموکراسی، یعنی دموکراسی حداقلی و نظریه‌های گذار به دموکراسی، یعنی نظریه نخبگان مصالحه‌گرای اشمیتز و اودانل، تحولات سیاسی و اجتماعی دوران مشروطه و نیروهایی که با مجموعه عملکردهای آن‌ها مشروطه ناتمام ماند را بررسی می‌نماییم.

۱- ضرورت و اهمیت پژوهش

اهمیت پژوهش حاضر این مسئله است که تحولات سیاسی و اجتماعی ایران از جنبش مشروطه تا انقلاب اسلامی، این چالش جدی را برای پژوهشگران مطرح می‌سازد که با وجود اینکه در دوران جنبش مشروطه، جامعه ایران با تلاش گروه‌های سیاسی گوناگون در

مبارزه با استبداد به حرکتی مهم دست زد، اما پس از مدتی هرج و مرج، استبداد رضاشاهی را بازتولید نموده است. در تحولات سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ نیز با خروج رضاشاه از قدرت و باز شدن نسبی فضای سیاسی، گروه‌های سیاسی گوناگون امکان تأثیرگذاری بر عرصه سیاست و بازی‌های سیاسی را داشتند و این فرصت تاریخی فراهم شد تا با احیای مجدد آرمان‌های جنبش مشروطه، زمینه‌های نهادینگی توسعه سیاسی را فراهم نمایند، اما با اقدامات خود زمینه‌های شکل‌گیری کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تبدیل شدن محمدرضاشاه، از شاهی ضعیف در قالب پادشاهی مشروطه، به شاهی مستبد و لویاتانی را فراهم نمودند. همچنین در دوران پس از انقلاب اسلامی نیز گروه‌های سیاسی با اتخاذ رویکردی منازعه‌گرا، مانع نهادینگی توسعه سیاسی شدند؛ بنابراین، قابل فهم کردن این چالش و تحلیل زوایای پنهان و نهان گسست‌های تاریخی، یکی از ابعاد اهمیت پژوهش حاضر است.

۲- تعریف مفاهیم اصلی

دموکراسی

با توجه به ارتباط نظریه‌های گذار به دموکراسی با نوع برداشت از دموکراسی، تعریف خود را از دموکراسی، مبتنی بر دموکراسی حداقلی، ارائه خواهیم کرد. با بررسی دقیق تعاریف بی‌شمار، متوجه می‌شویم که «دموکراسی به محرایی تبدیل شده است که هر کس قربانی مطلوب خویش را در آن پیشکش می‌کند» (Dahl and Others, 2003: 12). برای دموکراسی می‌توان دو معنای حداقلی و حداکثری در نظر گرفت. در اینجا منظور ما از دموکراسی، دموکراسی حداقلی، به همان معنای گسترش مشارکت و رقابت ایدئولوژیک در عرصه سیاسی است. البته جوهر دموکراسی بیشتر در رقابت نمایان می‌شود تا در مشارکت (بشیریه، ۱۳۹۴: ۹۰).

نخبگان مصالحه‌جو

نخبگانی هستند که جانب احتیاط را رعایت کرده و از تندروی پرهیز می‌نمایند و سیاست را به معنای چگونگی جلب همکاری و ایجاد آشتی و سازش برای حسن اداره امور جامعه، تعریف می‌کنند. نخبگان مصالحه‌جو می‌دانند که گذار به دموکراسی و دستیابی به توسعه

سیاسی، در یک فرایند تدریجی و گام به گام امکان پذیر است. به همین دلیل مذاکره و توافق، مهم ترین ابزارهای این نخبگان در فرایند گذار است.

۳- چارچوب نظری

۳-۱- نظریات گذار به دموکراسی

نظریه های گذار به دموکراسی را می توان به دودسته نظریه های ساختارگرا و نظریه های نخبه گرا تقسیم کرد (بشیریه، ۱۳۹۴: ۲۴). با توجه به بهره گیری پژوهش حاضر از نظریه ها و رهیافت های نخبه گرایانه، به ویژه نظریه نخبگان مصالحه گرای اشمیتر و اودانل به عنوان چارچوب نظری، برای رعایت اختصار به توضیح نظریه یادشده اکتفا می نمایم. برای شناخت و فهم نظریه نویسندگان یادشده مهم ترین مؤلفه ها توضیح داده می شود:

۱. نگاه نخبگان محور: در رویکرد نخبه گرای نظریه های کنشگری و در روند دموکراسی سازی، نقش نخبگان بر نقش عموم مردم مسلط می گردد. (قاضی مرادی، ۱۳۹۷: ۱۸۶). در این چارچوب، اشمیتر و اودانل بر این نظرند که دموکراسی از طریق روندی از بالا و از طریق تحرکات نخبگان به پیروزی می رسد (Schmitter and O'Donnell, 1986:55).

۲. توافق: اودانل و اشمیتر، پیمان یا توافق را مهم ترین شیوه گذار معرفی می کنند؛ توافق که برآمده مذاکره و مصالحه بازیگران سیاسی با یکدیگر است (قاضی مرادی، ۱۳۹۷: ۱۷۵). هسته توافق، مصالحه ای است که از طریق مذاکرات حاصل شده و بر طبق آن، بازیگران موافقت می کنند که با تضمین عدم تهدید خودمختاری یا منافع حیاتی یکدیگر، از کاربرد توانمندی های خود برای آسیب رساندن به یکدیگر خودداری کنند (Schmitter and O'Donnell, 1986:38).

۳. عدم قطعیت: اشمیتر و اودانل عنوان می کنند که «به بحث از گذار از نظام اقتدارگرای قطعی^۲ به «چیزی دیگر»^۳ که غیرقطعی است، می پردازند. این چیز دیگر، می تواند استقرار دموکراسی سیاسی یا بازسازی شکل جدیدی یا احتمالاً شکل خشن تری از حاکمیت اقتدارگرا باشد.» (Schmitter and O'Donnell, 1986:3).

۴. تاکتیک های گذار: اودانل و اشمیتر، با توجه به درجه بالای عدم قطعیت و

پیش‌بینی ناپذیری که در اطراف بازیگران شرکت‌کننده در فرایند گذار وجود دارد، از استعاره شطرنج چند سطحی برای توصیف این وضعیت استفاده می‌کنند (Schmitter and O'Donnell, 1986:66). استفاده از تمثیل شطرنج چندلایه دو دلالت دیگر نیز دارد: اولاً بازیگران باید وادار شوند بر سر مهره‌ها و فضاها باهم رقابت کنند؛ نه اینکه برای حذف یکدیگر رقابت کنند. ثانیاً، بازیگران لازم نیست پیش از بازی به اجماع حول ارزش‌ها رسیده باشند (Schmitter and O'Donnell, 1986:71-72). در واقع، از نگاه اشمیتر و اودانل شیوه انقلابی معمولاً به دموکراسی نمی‌انجامد (Schmitter and O'Donnell, 1986:29). پیام تاکتیکی اشمیتر و اودانل برای طرفداران توسعه سیاسی به‌طور خلاصه آن است که جانب احتیاط را نگاه‌دارند (کدیور، ۱۳۸۶: ۶۵).

در جمع‌بندی آنچه تاکنون گفته شد، باید عنوان نمود که در چارچوب دیدگاه اشمیتر و اودانل، دوره‌های گذار به دموکراسی، در زمان‌های گسست ساختاری رخ می‌دهند که نقش نخبگان در این فرایند اهمیت و برجستگی خاصی می‌یابد. نخستین دوره گسست در ساختارها را در دوران معاصر ایران، می‌توان در جنبش مشروطه مشاهده کرد که در ادامه پژوهش در چارچوب رویکرد نخبگان مصالحه‌جو، کامیابی یا ناکامی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴- جنبش مشروطه: فقدان مصالحه و سازش میان نخبگان

برخلاف دیدگاه دیگر تحلیل‌گران که در تحلیل دلایل شکست جنبش مشروطه، نیروهای هواخواه استبداد یا عوامل بیرونی را عامل مؤثر دانسته‌اند؛ در پژوهش حاضر در تلاشیم تا ناکامی جنبش مشروطه را در چارچوب رویکرد نخبگان مصالحه‌جو و در کشاکش و تعارض میان نخبگان فعال در این جنبش مورد بررسی قرار دهیم. اصولاً در مبحث گذار به دموکراسی، معمولاً از چهار کنشگر سخن می‌رود: اقتدارگرایان، اصلاح‌گرایان درون حکومت، اپوزیسیون معتدل و اپوزیسیون افراطی. گذار به دموکراسی زمانی از پایه‌ای مستحکم برخوردار خواهد بود که دو نیروی اصلاح‌طلب حکومتی و اپوزیسیون معتدل قادر به توافق و همگامی سیاسی باشند و بتوانند بر نیروهای افراطی جامعه فائق آیند. در دوران مشروطه، تعادل میان نیروها و نخبگان سیاسی میانه‌رو، چه طرفدار گذار به دموکراسی و چه مخالف گذار به دموکراسی،

گرانگه مبارزه در راه تحقق دموکراسی بود؛ اما آنچه رخ داد، نه مصالحه میان نیروهای درون و بیرون قدرت، بلکه منازعات و برخوردهای رادیکال و خشن آنان بود. جنبش مشروطه پیش از آنکه بتواند نظم و حکومت مبتنی بر قانون را ایجاد نماید، به هرج و مرج گرایید. در شکل گیری این وضعیت هرج و مرج گونه، نقش احزاب و نخبگان مشروطه خواه در مجلس و روشنفکران با محوریت انجمن ها و روزنامه های رادیکال غیر قابل انکار است که بدان پرداخته می شود.

۴-۱- مجلس و احزاب

صف آرایها در دوره مشروطه، درست اندکی بعد از صدور فرمان مشروطه آغاز شد. مجالس ایران زمان مشروطه بیش از آنکه در جهت تحکیم دموکراسی اقدام نمایند، با رادیکالیسم چپروانه و ایجاد دشمنی میان دولت و مجلس، به گسترش هرج و مرج و بازگشت استبداد کمک نمودند. اولاً برخلاف غرب که نخست احزاب اشرافی و سپس محافظه کار و لیبرال و آنگاه سوسیالیست ها پدید آمدند، در ایران به دلیل نزدیکی به روسیه و توجه سوسیالیست های آن کشور به وقایع ایران و فعالیت عده ای از آنان مانند حیدرخان و رسول زاده در میان مشروطه خواهان ایران، نخست حزب سوسیالیست پدید آمد و ثانیاً برخلاف احزاب غربی که تقویت مجلس و دموکراتیزه کردن حکومت را در دستور کار خود داشتند، احزاب ایرانی به ستیز میان دولت و مجلس دامن زدند و مآلاً باعث تضعیف مجلس شدند (اتحادیه (نظام مافی)، ۱۳۷۲: ۳۸۵).

از نگاه دومین رئیس مجلس اول، احتشام السلطنه، مردم «متوقع و منتظر بودند که مجلس شورای ملی، علاوه بر رفع ظلم و تعدی حکام و عمال دولت، مشکلات داخلی و اختلافات خانوادگی آنها را حل کند؛ در حالی که مجلس شورای ملی، خود به کلی از وظائف قانونی خویش منحرف شده و وسیله ای برای تصفیه حساب های شخصی و اعمال و امیال تازه به قدرت رسیده، گردیده بود.» (احتشام السلطنه: ۵۹۳-۵۹۴).

پس از فتح تهران و برکناری محمدعلی شاه و جایگزینی احمدشاه به جای وی، انتخابات مجلس دوم برگزار گردید. ملک الشعراى بهار که خود از اعضای فعال حزب دموکرات بود، می نویسد: «در سال اول فتح تهران در ایران دو حزب پیدا شد: یکی انقلابی، دیگر

اعتدالی و در همان سال بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب به اسم «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون اعتدالیون» رسمی شد و خودشان را به مجلس معرفی کردند.» (بهار، ۱۳۵۷: ۸-۹). جدال‌های مستمر و رویکرد غیرمصالحه‌گرایانه بین دو حزب عمده مجلس، یعنی اعتدالیون و دموکرات‌ها، طی مجالس دوم و سوم، در ناکامی جنبش مشروطه در دستیابی به اهداف نقش مهمی ایفا کرد. تلاش‌های اعتدالیون و دموکرات‌ها برای به قدرت رساندن نامزد موردنظر خود به پست نخست‌وزیری، منجر به برخوردهایی میان آنان شد. مشاجرات و برخورد بین این دو، نهایتاً بر اثر قتل یک نفر از دموکرات‌ها به دست فداییان مرتبط با اعتدالیون، به خشونت کشیده شد. از سوی دیگر، دموکرات‌ها با ترور سید عبدالله بهبهانی به این اقدام پاسخ متقابل دادند.

در حقیقت با اعدام شیخ فضل‌الله نوری پس از فتح تهران و شکست مشروطه‌خواهان و مستبدان و با تشکیل حزب دموکرات و حزب اجتماعیون اعتدالیون، مشروطیت ایران وارد مرحله تازه‌ای شد. اگر تا پیش از فتح تهران، روحانیون مشروطه‌خواه علما و مراجع مشروطه‌خواه نجف، روشنفکران عرف‌گرا و سوسیال‌دموکرات، در جبهه واحدی علیه شاه و مستبدان می‌جنگیدند، در این زمان با فتح تهران و شکست مشروطه‌خواهان، اختلاف اساسی و بنیادی روحانیون مشروطه‌خواه روشنفکران حامی آن‌ها با بخش دیگری از روشنفکران عرف‌گرایی که برداشت متفاوتی از مشروطیت، جامعه قانونی و عرفی داشتند، به جنگی رودررو مبدل شد (آجودانی، ۱۳۸۷: ۴۳۷). ملک‌زاده در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت در توضیح این وضعیت می‌نویسد: «پس از فتح تهران و تشکیل حکومت جدید، دیری نگذشت که گیاه زهرآلود اختلاف و نفاق از خاک سر بدر آورد و کشمکش، علنی و آفتابی شد و روزبه‌روز شدت کرد تا به ترور و خونریزی سران احرار و جنگ پارک منتهی شد» (ملک‌زاده، ج ۶، ۱۳۷۳: ۱۳۲۳-۱۳۲۴).

اختلافات نه تنها میان احزاب گوناگون مانع دستیابی به هدف می‌شد، بلکه اختلافات درون‌حزبی نیز به اندازه‌ای زیاد بود که بعد از یک مدت به ناکارآمدی و در نتیجه انحلال می‌انجامید. اگرچه در برنامه حزب دموکرات در مجلس دوم تأکید شده بود که حکومت می‌بایست به بی‌قانونی و هرج و مرج سال‌های انقلاب پایان دهد، اما در عرصه عمل با اقدامات خارج از قانون و روندهای غیر دموکراتیک، کشمکش‌های سیاسی را رواج و هرج و مرج را

بیشتر می نمود. چنانچه ملک الشعراى بهار در توصیف وضعیت حزب دموکرات و اختلافات درونی آن می نویسد: «... و هرج و مرج به حداعلاى خود رسید و حزب دموکرات در مقبره‌ای که خود و افرادش کنده بودند، بدون تشییع و تشریفاتى و بدون تذکر و احترامی دفن گردید.» (بهار، ج ۱، ۱۳۵۷: ۳۰).

اجتماعیون عامیون با رویکردی سوسیال دموکراتیک در تلاش بودند که نهضت مشروطه را به طرف چپ بکشانند. در تاریخ جدید ایران، ترور سیاسى به معنای جدید و به شیوه سازمان یافته، تشکیلاتی و ایدئولوژیک، میراثی است که از اجتماعيون عاميون ایران و قفقاز به فرهنگ سیاسى این عصر راه یافت. ترور امین السلطان، سوء قصد به جان محمدعلی شاه و ترور سید عبدالله بهبهانی از نمونه‌های بارز ترورهایى است که به دست عوامل اجتماعيون عاميون و حزب دموکرات طرح ریزی و انجام شد. یکی از وظایف گروه فداییان شعبه اجتماعيون عاميون، ترور بوده است (آجودانی، ۱۳۸۷: ۴۲۶). در واقع، چپ‌روی حزب دموکرات در مجلس دوم تحت تأثیر رادیکالیسم اندیشه‌های چپ سوسیال دموکرات‌های ارمنی بود. تقی‌زاده از بنیان حزب دموکرات، محمدامین رسول‌زاده سردبیر ایران نو ارگان آن حزب و حیدرخان عمو اوغلی رهبر شعبه اجرایی حزب، با سوسیال دموکرات‌ها ارتباطی صمیمانه داشتند. همین موضوع سبب تأثیرگذاری سوسیال دموکرات‌ها هم به لحاظ ساختاری و هم به لحاظ ایدئولوژیکی بر حزب دموکرات شد (افشار، ۱۳۵۹: ۲۳۵-۲۳۶).

بعد از اخراج تقی‌زاده از مجلس که احتشام السلطنه در ارتباط با وی می نویسد: «قدری تند می رفت و متأسفانه زیاده از حد شهرت طلبی داشت و سخن از انقلاب و تشکیل دادگاه‌های مدنی و محاکمه و مجازات ایدای استبداد می گفت، به همکاری و همفکری با کمیته‌ها و دستجات تروریست معروف بود» (احتشام السلطنه: ۶۵۰)، ریاست دموکرات‌ها به سلیمان میرزا اسکندری رسید. عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگانی من، می نویسد: «در وصف حالات او همین بس که هرگونه صحت عمل، رشادت، شهامت، بزرگواری و فداکاری که از افراد حزب مخالف می دید، به قدر ذره‌ای او را نرم نمی کرد و در مقابل، هر دزدی و جبن و پستی و خودخواهی افراد دسته خود را ندیده انگاشته؛ خلاصه اینکه هر غیر دموکراتیکی در نظر او از حق حیات و همه چیز محروم بود.» (مستوفی، ج ۲: ۲۶۶-۲۶۷).

در چارچوب بحث حاضر، می توان این نکته را طرح نمود که آنچه در دوران جنبش

مشروطه در عرصه سیاست در جریان بود، نوعی محفل‌گرایی سیاسی بود نه حزب سیاسی. در فضای سیاسی که محفل‌گرایی با محوریت منافع شخصی حاکم است، نمی‌توان گسترش بازی‌های سیاسی مصالحه محور را انتظار داشت. شکل‌گیری بازی سیاسی مصالحه محور بر قواعد و قوانینی متکی است که گروه‌ها و احزاب سیاسی بدان پایبند باشند؛ اما در محفل‌گرایی سیاسی منافع افراد و نخبگان بیش از قواعد و قوانین اهمیت دارند. به همین علت، رابطه میان جناح‌های سیاسی دوران مشروطه بیشتر بر مبنای مخاصمه و حذفی تعریف شده بود.

مسئله اساسی ایران زمان مشروطه این بود که بازیگران و نخبگان سیاسی در مجلس و احزاب، با نوع بازی و کنش مصالحه‌گرا انطباق نداشتند. فعالیت احزاب دوران مشروطه که معطوف به کسب قدرت بود، با ضوابطی خاص همراه نشد. لذا تلاش در این راستا صورت گرفت که قدرت را با هر وسیله و قیمتی کسب و حفظ نمایند. در واقع آن‌ها خود به جزئی از مشکل و بحران و نه راه‌حل تبدیل شده بودند و با کنش‌های سیاسی خود، بر بی‌نظمی، هرج‌ومرج و بحران افزودند. آنان آن‌قدر مجذوب همه چیزهای مدرن شده بودند که نهادهای ارزشمند را نیز به‌عنوان بقایای قرون وسطایی رد می‌کردند. در حقیقت، به‌جای رعایت جانب احتیاط و ارائه برنامه میانه‌رو برای حرکت تدریجی در راستای اصلاحات، به اقداماتی افراطی در صدد دگرگونی بنیادی سنت‌های موجود دست زدند. غافل از این‌که بنیان‌گذاری نظامی مطلوب برای آینده، بدون در نظر گرفتن سنت‌های پویا امکان‌پذیر نیست.

۴-۲- روشنفکران رادیکال: انجمن‌ها و روزنامه‌ها

یکی از علل ناکامی جنبش مشروطه در دستیابی به اهداف، اتخاذ راهبرد خشونت‌آمیز از سوی جریان روشنفکری در قالب روزنامه‌ها و انجمن‌ها بود. قدرت‌خواهی و خودسری، حتی اغتشاش‌طلبی بسیاری از انجمن‌های مشروطه‌خواه بدفهمی و کارندانی و کارشکنی انقلابیون افراطی، سوءاستفاده از آزادی بیان و قلم و مطبوعات، عامل مهم و مؤثری در تسریع حمله مخالفان مشروطه در هر دو جبهه نظر و عمل بوده است (آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۳).

اصولاً در دوران مشروطه چیزی به نام احزاب سیاسی وجود نداشت و طرفداران مشروطه برای حمایت از مشروطیت، انجمن‌هایی تشکیل داده بودند (افشار، ۱۳۵۹: ۱۱). اسماعیل

رائین در کتاب انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران، انجمن‌هایی که نویسندگان تواریخ مشروطیت ایران از فعالیت آن‌ها در دوران مختلف یاد کرده‌اند را حدود ۹۰ انجمن می‌داند (رائین، ۲۵۳۵: ۱۶۲-۱۵۷). انجمن‌های افراطی دوران مشروطه پایبند به الزامات مشروطه‌طلبی نبودند. بسیاری از اینان در زمره افراطی‌ترین جناح‌های مشروطه بودند که هر روز بر اغتشاشات دامن می‌زدند. این گروه‌ها در شکل دادن به درگیری‌های خیابانی و نیز آشوب‌های اجتماعی و ترورهای سیاسی نقشی درجه اول داشتند. باینکه از مشروطه‌اروپایی دفاع می‌کردند، اما ابزار آنان برای پیشبرد اهداف، نه گفتگوهای اقناعی بلکه گلوله بود. بهانه مشروطه با هر کس می‌خواستند تسویه حساب می‌کردند و آن‌قدر در افراط غرق شدند که حتی مصالح خود را نیز به فراموشی سپردند (آبادیان، ۱۳۸۳: ۷۸-۷۷).

برخی بر این اعتقادند که انجمن‌ها حکومت و فرمانروایی واقعی ایران را در دست داشتند (بشیری، ۱۳۶۳: ۷۹). بهانه آن‌ها حفاظت از مشروطه بود؛ درحالی‌که خود آنان بیش از دیگران مشروطه و اهداف و دستاوردهایش را تهدید می‌کردند. چنانچه مهدیقلی (مخبرالسلطنه) هدایت با اشاره به تعداد ۱۳۰ انجمن در تهران، وضعیت انجمن‌های دوران مشروطه را این‌گونه توصیف می‌کند که: «همه ملمع سفید تا سیاه و رنگ‌های تیره می‌چربید. جماعتی در لباس دموکراسی بودند، جماعتی در لباس اعتدال. هر بلوکی در اطراف شهر در طهران انجمن داشت و هر عضوی در انجمن برای اینکه نطقی کرده باشد، حرفی می‌زد، اعم از نافع و مضر. هر کس بیشتر ناسزا می‌گفت و تنقید می‌کرد، مشروطه‌تر بود.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۱۸۶). ثقه‌الاسلام تبریزی صاحب رساله لالان که خود زمانی سخنگوی انجمن تبریز بود، در اشاره به فعالیت‌های افراطی انجمن تبریز از این موضوع ترس داشت که جنبش مشروطه توسط تعدادی از گردن‌کلفتان از بین برود. وی عنوان می‌کرد که مسئله اساسی دیگر قانون اساسی نیست، بلکه رواج هرج و مرج و جنگ داخلی است. او تبریزی، تقی‌زاده و برخی دیگر از اعضای انجمن تبریز را آنارشویست‌های خطرناکی می‌دانست که حمایتشان از دگرگونی‌های رادیکال اجتماعی، موجب آشوب می‌شد. از نگاه ثقه‌الاسلام، «تحولات هرج و مرج‌آمیز»^۴ نتیجه عملکرد فرصت‌طلبان و لوطی‌ها و گردن‌کلفتان بود (Bayat, 1991, 173).

رویکردهای رادیکال انجمن‌ها، مانع مصالحه نیروهای میانه‌رو مشروطه‌طلب با نیروهای میانه‌رو حامی سلطنت می‌شد. درواقع، از همان آغاز جنبش مشروطه، گروه‌های افراطی مانع

مصالحه و نزدیکی میان گروه‌های مختلف می‌شدند و راهکار دستیابی به اهداف را در تفرقه بیشتر می‌دیدند. تفاوت دیدگاه‌های روحانیون و برخی از روشنفکران در مورد مشروطه و نیز اختلاف روش‌ها زمانی روی داد که علمای تهران در حرم حضرت عبدالعظیم بست نشسته بودند؛ رهبری متحصنین با شیخ فضل‌الله نوری، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی بود. اینان نیز با مقوله تأسیس عدالت‌خانه موافق بودند و از آنجاکه این مفهوم در نظر آنان وضوح بیشتری داشت تا مشروطه، این احتمال داده می‌شد که با قبول ضرورت تأسیس عدالت‌خانه، آنان به تحصن خود خاتمه دهند (آبادیان، ۱۳۸۳: ۲۸)؛ اما در این میان، سید محمدرضا مساوات و ایرج میرزا، از اعضای انجمن سری، علما را تهدید کردند که اگر با دولت وارد مذاکره شوند، آنان را به قتل خواهند رسانید (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۹۳). اعضای انجمن سری به عین‌الدوله صدراعظم نیز القاء می‌کردند که از مذاکره با متحصنین خودداری نماید و می‌گفتند که اگر به این جماعت اعتنایی نشود، خودبه‌خود متفرق می‌شوند (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۸۷). با تهدید انجمن سری به قتل تمام طرف‌های بحران که طرفدار گفتگو و پایان دادن به بحران بودند، کلیه راه‌های مسالمت‌آمیز نیل به تفاهم مسدود شد. این انجمن که از گروه‌های فعال در دوران جنبش مشروطه به حساب می‌آمد، نقش بسیاری در رادیکالی شدن فضا و ایجاد اختلافات ایفا نمود. این گروه متشکل از افرادی مانند ملک‌المتکلمین، سید جمال‌الدین واعظ، سید محمدرضا مساوات، سید اسدالله خرقانی، سلیمان‌خان میکده، یحیی دولت‌آبادی، میرزا علی‌محمدخان نصرت‌السلطان و آقا میرزامحسن برادر صدرالعلماء بود (ملک‌زاده، ۱۳۷۳: ۲۳۹-۲۳۸).

انجمن‌ها، افراد و سیاستمدارانی را که در پی ایجاد مصالحه بودند، ترور می‌کردند. امین‌السلطان علیرغم برخی خطاهای تاریخی در گذشته خود، در زمانی که رئیس‌الوزرای دوران مشروطه شد، در پی ایجاد مصالحه میان مجلس و دربار بود، اما توسط انجمن‌های انقلابی ترور شد. گروه‌های افراطی مانند انجمن آذربایجان، انجمن انقلابی به رهبری حیدرخان و حزب اجتماعیون عامیون با رهبری افرادی مانند تقی‌زاده و میرزا ابراهیم‌آقا تبریزی، نقشه قتل امین‌السلطان را طراحی و اجرا کردند.

در چارچوب نگاه اشمیتز و اودانل، مهم‌ترین خصیصه رهبری اپوزیسیون در دوران گذار، میانه‌روی آن‌ها، عمل‌گرایی‌شان و تعهدشان به ایجاد توافق است؛ اما اکثریت اپوزیسیون در

دوران مشروطه، نه میانه‌روی و عمل‌گرایی را پیشه خود ساخت و نه برای ایجاد توافق تلاش نمود. این گرایش اپوزیسیون، زندگی سیاسی را آلوده به جمود سیاسی نمود و بی‌اعتنایی به سازش و مصالحه، نهایتاً به بمباران مجلس توسط محمدعلی شاه مشروعیت داد. اگر درجایی هم میانه‌روهای اقلیت طرفدار مشروطه توانستند اقداماتی برای حل اختلافات با دربار صورت دهند، با تندروی رادیکال‌ها نقش بر آب شد. چنانچه، توافق شکل گرفته میان مجلس و مشروطه‌طلبان با دربار و محمدعلی شاه می‌توانست به مثابه چارچوبی نه برای اجماع، بلکه برای رقابت مسالمت‌آمیز برای کسب قدرت باشد. این توافق نشان‌دهنده عزم میانه‌روهای مشروطه‌خواه برای حل اختلافات با دربار محمدعلی شاه بود. تندروی مشروطه‌خواهان رادیکال، مجدداً خشونت را بر میدان سیاست حاکم گردانید و بهانه‌ای برای تندروی‌های مخالفان مشروطه فراهم نمود.

در پیمان و توافق صلح میان دربار و مجلس تأکید شده بود که هم دربار و هم مجلس باید در راستای مشروطه تلاش نمایند. آدمیت در مورد این پیمان صلح می‌گوید: «در جهت سیاسی روابط مجلس و سلطنت را به‌طور خاص، پیمان صلح شانزدهم ذی‌قعدة می‌ساخت که به گفته وکیل‌التجار: اگر این عهده‌نامه سه‌جانبه را همه‌وقت اعلیحضرت و وزرا و وکلادر نظر داشته باشند، مملکت به‌زودی منظم و امن خواهد شد» (آدمیت، ج ۲: ۲۶۱-۲۶۲)؛ اما این توافق و پیمان صلح، در نتیجه اقدامات مشروطه‌خواهان و مخالفان آن‌ها ناکارآمدتر از آن شد که بتواند نظم و ثبات و امنیت را در کنار آزادی در بلندمدت تضمین نماید.

نقشه ترور محمدعلی شاه که تصمیمی از جانب گروه انقلابی به رهبری حیدرخان و حوزه اجتماعیون و عامیون تهران با مشارکت انجمن آذربایجان بود، پایانی بر رابطه صلح‌آمیز شاه و دربار با مجلس بود. بعد از سوءقصد به شاه در خیابان‌های تهران، مناسبات شاه و مشروطه‌خواهان دیگر چنان به وخامت گرایید که امکان بهبود آن متصور نبود. یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: «در واقعه نهم ذی‌القعدة (پیمان صلح شاه و دربار) شاه بالمره از ملیون ناامید نشده بود یعنی تصور نمی‌کرد سازش با آن‌ها صورت‌پذیر نباشد؛ ولی بعد از واقعه بمب و اقدامات جدی تندروان در استخلاص اشخاصی که به اتهام آن کار گرفتار شده بودند، قطع حاصل کرده که نه او می‌تواند دیگر با این اشخاص راه برود و نه آن‌ها با او راه خواهند رفت.» (دولت‌آبادی، ج ۲، ۱۳۶۱: ۲۷۵).

انجمن‌های رادیکال، نه تنها با میانه‌روهای طرفدار قاجار همکاری نکردند، بلکه با اقدامات افراطی، برخی از آنان را به حاشیه‌نشینی و بی‌تفاوتی نسبت به عرصه سیاست و برخی را به همکاری با گروه‌های رادیکال هواخواه سلطنت مجبور کردند. سعدالدوله که زمانی طراح متمم قانون اساسی ۱۲۸۵ بود، در تابستان ۱۹۰۷ به جناح راست گرایید. او ابتدا سعی کرد در منازعه مجلس و شاه بی‌طرف بماند، سپس جانب رئیس‌الوزرا، امین‌السلطان را گرفت و سرانجام استعفا داد و کاملاً از محمدعلی شاه حمایت نمود.

انجمن‌های رادیکال‌ها و انقلابیون مشروطه‌خواه که آمال خود را در انقلاب روسیه جستجو می‌کردند، این درس را نیاموختند «که پس از انقلاب روسیه که ترورهای سیاسی متعددی صورت گرفت، میزان سرکوب حکومتی نیز بیشتر شد. تاریخ نشان می‌دهد که نتیجه ترور، انقلاب نیست؛ بلکه افسارگسیختگی ضدانقلاب است. پس از هر اقدام ترور نتیجه فقط تقویت ارتجاع، اغتشاش و استبداد بیشتر استیلا یافته» (آفاری، ۱۳۸۵: ۳۸۲-۳۸۱). مجدالاسلام کرمانی، از انجمن‌ها که محصول عصر مشروطه‌اند، انتقاد کرده و انحطاط مجلس را «یکی از آثار مشئومه» این جماعات می‌داند. مجدالاسلام، بی‌توجهی انجمن‌ها به نقش خود و تجاوز از حدود اختیارات ایشان را از عوامل تسریع در سقوط مشروطه می‌داند. آن‌ها به دنبال جاه‌طلبی خود «هر روز متعرض یکی از امرا یا وزرای صاحب ثروتان شدند.» (کرمانی، ۱۳۵۱: ۴۲-۵۱). در واقع، چپ‌گرایی افراطی و رادیکالی انجمن‌های مشروطه‌خواه موجب تفرقه میان مشروطه‌خواهان شد و موضع آنان را در مقابل طرفداران سلطنت تضعیف نمود و موجب نفوذ سلطنت‌طلبان درون جنبش مشروطه و شکست آن را فراهم گردانید.

علاوه بر انجمن‌ها، در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌های منتشرشده در دوران جنبش مشروطه، بدترین انتقادات و حملات و فحاشی‌ها علیه افراد نوشته می‌شد. این تهمت‌ها و حملات و فحاشی‌ها، موجب به هم خوردن رابطه میان نیروهای مشروطه‌خواه و مخالف مشروطه شد. عبدالله مستوفی در توصیف وضعیت روزنامه‌های تأسیس‌شده در دوران پس از مشروطه عنوان می‌دارد که «این روزنامه‌ها چون حزبی وجود نداشت، به هیچ دسته‌ای بستگی نداشتند و هر یک عقاید شخصی خود را منتشر می‌کردند. بعضی از آن‌ها، این کار را وسیله ارتزاق قرار داده و به پروپای متمولین و پولدارهای مستبدین می‌پیچیدند و از آن‌ها برای راه انداختن عراده روزنامه خود باج می‌گرفتند.» (مستوفی: ۲۴۸).

روزنامه‌های صوراسرافیل، مساوات و روح القدس به سردبیری میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، محمدرضا مساوات و ملک‌المتکلمین دیدگاه‌های جبهه افراطی را منعکس می‌کردند. روزنامه مساوات «در نوبت خود نسبت به شاه و درباریان هتاک‌بی‌ثمری را ادامه می‌داد.» (مستوفی: ۲۵۸). شعار روزنامه صوراسرافیل که آزادی، برابری و برادری بود و اشاره به انقلاب فرانسه داشت، یک جنبه آن، افزایش رادیکالیسم آن در دوره کوتاه اما پرحادثه ۱۲۸۶ تا ۱۲۸۸ بود. صوراسرافیل در نخستین شماره به شاه، وزیران و اداره ممیزی حمله کرد. چند هفته بعد، به انتقاد و هجو روحانی‌نمایان پرداخت (آفاری، ۱۳۸۵: ۱۶۳). همچنین یک شماره کامل حبل‌المتین به نفی شیخ فضل‌الله نوری اختصاص یافت. حبل‌المتین او را «شیخ دست‌نشانده» خواند.» (آفاری، ۱۳۸۵: ۱۸۱).

روزنامه‌های رادیکال نه تنها شاه و دربار، بلکه مجلس را نیز موردانتقاد تند خود قرار می‌دادند و خواهان برخورد رادیکال‌تر با دربار و دولت بودند. احتشام‌السلطنه که به قول کسروی «برخی روزنامه‌ها به نرم‌رویی‌های او با محمدعلی میرزا خرده می‌گرفتند از این رنجیده» و نه تنها از ریاست مجلس، بلکه از نمایندگی مجلس نیز کناره‌گیری کرد (کسروی، ۱۳۸۰: ۵۲۷). محمدرضا شیرازی در روزنامه مساوات نوشت: «وکلائی نادان ما گمان کرده که مجلس را آنان تأسی و بقاء وجودش را آنها باعث‌اند. ما به زبان آزاد و به آواز بلندی ... این نابخردان را خطاب کرده می‌گوییم ای کسانی که تا دیروز چون مخدرات از ترس حملات استبداد پشت هزار پرده خود را مستور نموده بودید، کی شما را این جسارت داد که در بهارستان نشسته و رگ‌های گردن را از عربده پرباد نموده در مقابل استبداد کهن‌سال ایران آزادانه سخن رانید؟» (آفاری، ۱۳۸۵: ۱۸۳).

با رویکردی گفتمانی، انجمن‌های شکل گرفته در دوران مشروطه هر یک دیگری را به‌مثابه «دگر» خود تعریف کرده و در حذف و طرد یکدیگر تلاش می‌کردند. در دنیای پنهان‌کاری انجمن‌های مخفی پس از مشروطه، امکان بازی‌های حزبی دموکراتیک وجود نداشت و این انجمن‌های مخفی با فعالیت‌های افراطی، زمینه برخورد‌های رادیکال و خشن را در میان نخبگان فراهم کردند. توهین شب‌نامه‌های منتسب به انجمن‌ها به محمدعلی شاه و درباریان به اندازه‌ای شدت یافت که امکان آشتی و مصالحه میان شاه و دربار با نیروهای مشروطه‌خواه به کلی از میان رفت. مجدالاسلام کرمانی در توضیح درباره خشونت و بی‌عدالتی صاحبان

جراید، انجمن‌ها و افراطیون مشروطه‌خواه می‌نویسد: «حالا از روی انصاف می‌گوییم اگر آن‌همه فحش که به شاه دادند و نوشتند به بنده و غیره داده بودند و زورش می‌رسید، فوراً مجلس را به توپ می‌بست و آحاد اعضای آن را از دم شمشیر می‌گذرانیدی» (کرمانی، ۱۳۵۱: ۸۰). جوهر سخن مجدالاسلام این است که دست زدن به خشونت، سیاست سرکوب را از جانب حکومت ستمگر موجه می‌گرداند و این خود به زیان حرکت نیروهای مشروطه‌خواه تمام می‌شود.

۵- فقدان مصالحه؛ از استبداد تا هرج و مرج و از هرج و مرج تا استبداد

ناکامی جنبش مشروطه، نتیجه عمل و مبارزه نخبگان و بازیگران سیاسی بود. در حقیقت با توجه به رویکرد اشمیتز و اودانل که یک رویکرد اراده‌گرایانه و کنشگرایانه است، دست‌یابی به توسعه سیاسی جز به عمل عاملان میسر نمی‌شود. برای گذار به دموکراسی، واسطه‌های تغییر، عمل سیاسی و تاکتیک‌ها و استراتژی‌های مناسب لازم است و وجود مهارت‌های حرفه‌ای در کنشگرانی که بتوانند از لحظه‌های سیاسی استفاده کنند و حتی لحظه‌های سیاسی را خلق کنند، ضروری است. در این چارچوب، جنبش مشروطه رهبران معتدل و رادیکال ویژه خود را داشت. نحوه مصالحه و عمل و کنش نیروهای معتدل هواخواه مشروطه با نیروهای معتدل هواخواه سلطنت، می‌توانست ضامن موفقیت جنبش مشروطه در دست‌یابی به اهدافی حداقلی باشد و مانع گسترش هرج و مرج گردد.

اما، جنبش مشروطه سرآغاز شکل‌گیری یک «وضع طبیعی» هابزی در درون جامعه ایران شد که در نتیجه آن، یک «لویاتان» به نام رضاشاه سر برآورد. در این وضع طبیعی، سازوکارهای کنترل اجتماعی برای مدتی از هم فروپاشید و عرصه سیاسی در غرقاب منافع اساسی افراد، گروه‌ها، طبقات و قومیت‌ها غوطه‌ور شد. این وضع طبیعی هابزی که «جنگ همه علیه همه» بود، با وضع توافقی اشمیتز و اودانل که مجموعه گروه‌ها، احزاب و نخبگان برای کاهش عوارض گذار در پی مصالحه با یکدیگر بودند، فاصله بسیار داشت.

جنبش مشروطه زمینه شکل‌گیری و فعالیت انجمن‌های متعددی را فراهم کرد؛ اما بسیاری از این انجمن‌های رادیکال و افراطی، زمینه گسترش هرج و مرجی را فراهم نمودند که در آن زمان به‌طور فزاینده‌ای ایران را در کام خود فرومی‌برد و در نتیجه راه را برای تسلط

گرایش‌های استبدادی هموار می‌ساخت. تندروی‌های بسیاری از نمایندگان مجلس، گروه‌ها و انجمن‌های مشروطه‌خواه کار را به‌جایی می‌رساند که احتشام‌السلطنه رئیس مجلس ملی، به جان محمدعلی شاه دعا می‌کند که اگر او مجلس را به توپ نبسته بود و در نتیجه، قیام مردم را برای حفظ مشروطیت بر نمی‌انگیخت، مشروطه‌خواهان با خودسری‌ها و مداخلات بی‌مورد و بی‌جایشان، مردم را علیه مشروطه بسیج می‌کردند و حاصل آن‌همه تلاش را به‌آسانی بر باد می‌دادند (احتشام‌السلطنه: ۶۷۸).

در دوران مشروطه، نارضایتی‌های سیاسی متکثر و درعین‌حال متخالف بود. نیروهای سیاسی و اجتماعی، همه از یک‌چیز ناراضی بودند که حول محور آن جمع شدند؛ اما بعد از پیروزی، هر گروهی در پی تحقق آرمان مطلوب خود، درصدد حذف سایر گروه‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی برآمد. این گروه‌ها نمی‌دانستند که کشاکش‌های سیاسی بردو باختی زمانمند و نه‌نهایی دارند و شکست یک گروه به هیچ‌رو نهایی نیست و پیروزی آن دیگر نیز تا ابد باقی نمی‌ماند. نخبگان سیاسی در دوران جنبش مشروطه، هرکدام مشروطه را نتیجه مبارزات خود می‌دانستند. مهدی ملک‌زاده در توضیح این نوع رویکرد نخبگان مشروطه اول و دوم می‌نویسد: «زعمای مشروطه اول به این عقیده بودند که مشروطیت ملک مطلق آن‌ها است. جماعتی (نیز) که پس از انهدام مشروطه در مقابل استبداد قیام کردند، به خلاف دسته اول، عقیده‌شان این بود که مشروطه اول از میان رفت و ما با مجاهدت مشروطه جدید را در ایران به وجود آوردیم.» (ملک‌زاده، ج ۶، ۱۳۷۳، ۶: ۱۳۲۴).

مشروطه‌چیان و مخالفان استبداد شاهی، در اینکه چگونه و به چه روشی باید به حل و فصل اختلافات و تعارض‌های خود بپردازند، تجربه‌ای نداشتند. در واقع پیش‌فرض همه‌ی‌ها هیچ‌این نخبگان که با ایدئولوژیک شدن اندیشه‌های آنان نیز همراه شده بود، مطلق‌انگاری را به سرحد نهایی خود رساند. سرانجام نیز حذف، سرکوب، خشونت و نزاع میان نخبگان به حدی رسید که مصالحه میان آن‌ها را غیرممکن کرد. در دوران نهضت مشروطه، نوع رویکرد نخبگان حاکم در حکومت و نخبگان اپوزیسیون، به‌نوعی طرف مقابل را به سمت اتخاذ رویکردهای خشونت‌آمیز و زیرزمینی سوق می‌داد. همچنین فقدان فضای گفتگو، انقلابیون و طرفداران سلطنت را به این نتیجه رسانده بود که هر قدمی در جهت مصالحه به ضرر آنان تمام خواهد شد و این عدم مصالحه نتیجه‌ای جز ضرر هر دو و عقیم ماندن توسعه سیاسی را در پی نداشت.

نتیجه اقداماتی چون بمب‌اندازی و محیط وحشت‌آفرین، آرایش تظاهرات با شعارهای افراطی، تبلیغ قهر و خشونت، نشر شب‌نامه آمیخته با تهدید و پرخاشگری، رئیس مجلس و رئیس دولت را تهدید به کشتن کردن، تجاوز به مصونیت پارلمانی توسط جبهه افراطیون، گسترش فضای نفرت و کینه و اختلاف به‌جای تثبیت دموکراسی در جامعه ایران دوران مشروطه بود و سرزمینی که انبار نفرت باشد، نمی‌تواند آستن دموکراسی باشد. اصولاً دموکراسی با روش‌های حذفی سر سازگاری ندارد. باید پذیرفت که تغییرات اجتماعی محصول پویش‌های تدریجی و طولانی هستند و حضور سازمان‌یافته و قاعده‌مند طیفی از تشکل‌ها و نیروهای سیاسی و اجتماعی، می‌تواند در درازمدت کفه ترازو را به نفع این یا آن نیرو سنگین کند. مبارزاتی که بر اساس خشونت بنا شوند، مشکل خواهند توانست از چرخه خشونت - انتقام - خشونت دور بمانند.

بدین ترتیب، بسیاری از تحولات در دوران جنبش مشروطه، نشان از این موضوع دارد که مفهوم مصالحه، در عمل و ذهنیت نخبگان سیاسی جایگاهی نداشته است؛ بدین معنی که هیچ نتیجه دیگری مگر حذف کامل طرف دیگر به‌عنوان یک نیروی سیاسی، رضایت طرف نخست را فراهم نمی‌کرد. مردود شمردن اصل سازش و مصالحه، نشانه روشنی از پابرجایی شرایط پیش از سیاست است. البته، مطالعه رویکردهای برخی از نخبگان دوران مشروطه تأیید می‌نماید که این نخبگان به الزامات مشروطه‌طلبی و آفات افراط‌کاری‌های گروه‌ها و انجمن‌های مشروطه‌خواه آگاهی داشتند؛ اما در جریان جنبش مشروطه نتوانستند تأثیرگذاری لازم را داشته باشند. اشاره به دیدگاه برخی از این نخبگان از این جهت مفید می‌نماید که نشان می‌دهد ما در پژوهش حاضر دچار خطای فرازمانی نشده‌ایم و مفاهیم ذهنی خود را بر تاریخ پرفرازونشیب ایران تحمیل نکرده‌ایم.

تحلیل جالب ابوالقاسم‌خان ناصرالملک از وضعیت آن زمان ایران دوران مشروطه جالب و شنیدنی است. وی در نامه‌ای به سید محمد طباطبایی مشروطه‌خواه وضعیت آن روز جامعه ایران را به مریضی که توانایی حرکت ندارد و هیچ‌گونه غذایی را نخورده است، اما او را با تازیانه کتک می‌زنند و انتظار دویدن دارند، شبیه می‌داند و می‌نویسد: «این حرف‌ها (دموکراسی) که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است، به عقیده بنده در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفساد دیگر خواهد بود» (محمود: ۳۱).

میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی نیز، در نامه‌ای که پس از بمباران مجلس توسط محمدعلی شاه به علی اکبر دهخدا نوشته، این‌گونه سخن می‌گوید: «عجیب این است که در ایران، بر سر آزادی عقاید جنگ می‌کنند، ولی هیچ‌کس به عقیده دیگری وقعی نمی‌گذارد. کدام دیوانه بی‌بنا عمارت می‌سازد؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می‌کند؟» (طالبوف، ۱۳۹۶: ۱۱-۱۲). عبدالله مستوفی هم در کتاب شرح زندگانی من، رادیکالیسم و تندروی مشروطه‌طلبان را با اشاره به دار زدن شیخ فضل‌الله نوری توضیح می‌دهد: «دار زدن او، علی روس‌الاشهاد، چه لازم بود؟ مشروطی‌چی‌ها و مجاهدین روز شنبه در آنی عمل اشتباه بزرگی کردند. تمام خرابی کار مشروطه کشور ما مدیون التفات‌های همین اشخاص آزادیخواه نما بود که برای اینکه از خود بود و نمودی ظاهر سازند و خویش را خیلی طرفدار آزادی جلوه دهند، در هر کار به‌جانب اغراق رفته، موجبات دوگانگی بین ملت را فراهم می‌آوردند.» (مستوفی، ج ۲: ۲۸۸).

افراطیون مشروطه‌خواه این موضوع را درک نکرده بودند که دستیابی به نظم مطلوب و دموکراتیک و قانون محور، نتیجه باور تمام نخبگان سیاسی به قدرت «مذاکره» و نه «گیوتین» است. در واقع، بر مبنای میز مذاکره می‌بایست که سران و نخبگان سیاسی مشروطه‌خواه با نخبگان سیاسی مخالف به مذاکره می‌نشستند و نسبت به آینده کشور توافق و مصالحه و سازش می‌کردند. رعایت قواعد توافق و مصالحه صورت گرفته، می‌توانست نه مشروطه را به سرانجام مطلوب که آن را از خطر سقوط به دایره هرج و مرج و سپس بازگشت استبداد برهاند. این موضوع نشان‌دهنده اهمیت این است که در چارچوب «مذاکره» چگونگی رسیدن به هدف، از خود هدف مهم‌تر است. احتشام‌السلطنه، رئیس مجلس اول، با اشاره به انقلاب فرانسه و هرج و مرج‌های پس‌از آن و نگرانی از تکرار این اتفاقات در ایران پس از صدویست سال، عنوان می‌کند: «اما بدبختانه بعضی از وکلا که در رأسشان تقی‌زاده و حاجی میرزا ابراهیم آذربایجانی قرار گرفته بودند، اصطلاح انقلاب کبیر فرانسه از زبانشان نمی‌افتاد و عاشق گیوتین و دادگاه‌های انقلاب بودند که ظرف یک ساعت، حکم اعدام شاه و درباریان و جمیع وزرا و امراء حال و گذشته را صادر نمایند.» (احتشام‌السلطنه: ۶۱۹).

علاوه بر این، همه نیروهای سیاسی در جریان جنبش مشروطه، نه در سطح سیاسی (حفظ و کسب قدرت) و نه در سطح سیاست‌گذاری (اداره کشور) برنامه روشنی نداشتند

و تقریباً می‌توان مدعی شد که جریان‌های سیاسی به بن‌بست رسیده بودند. در این بازی سیاست، نیروهای خواهان دموکراسی در دوران مشروطه، در زمین رادیکال‌ها بازی نمودند و به این ترتیب زمینه شکست خود و به محاق رفتن دموکراسی و ایجاد هرج و مرج و بازگشت استبداد را فراهم نمودند. این مجموعه تحولات یادشده، به بحران دموکراسی انجامید و در پی این بحران که به تضعیف قدرت متمرکز حکومت انجامید، ایرانیان، سلطنت ناصرالدین شاه را آرزو کردند و اگرچه ناصرالدین شاه زنده نشد، اما منش وی با روشن بینی بیشتر در استبداد رضاخانی تبلور یافت.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های نخبگان مصالحه‌جو، ایجاد فرصت‌های سیاسی برای کنش سیاسی در میدان قدرت و سیاست است. نخبه مصالحه‌جو می‌داند که کنترل کامل سیاست و قدرت را به تنهایی در اختیار ندارد. به همین دلیل، در سیاست‌ورزی خود برای کسب قدرت، رویکردی مصالحه‌گرایانه که مستلزم عقلانیت و محاسبه خود و دیگری است را اتخاذ می‌نماید؛ اما نه گروه‌های مشروطه‌خواه و نه گروه‌های طرفدار سلطنت قاجاری، به این واقعیت آگاه و پایبند نبودند که هیچ‌یک از آن‌ها نخواهند توانست به تنهایی و یک‌جانبه آینده را تعیین نمایند و شکل دهند. بنابراین، نه تنها دیگری را در نظر نداشتند، بلکه تمام تلاش خود را بر حذف او قرار دادند. روی کار آمدن رضاخان هم نشانه از ناتوانی همه نیروها برای درک عدم تعیین‌کنندگی عرصه سیاست به تنهایی است. اگرچه این رخداد تاریخی با کودتای اسفند ۱۲۹۹ در ابتدا نشانه پیروزی نیروهای مشروطه‌خواه که حامی دولت مقتدر و منتظم بودند، تصور شد، اما در نهایت هم سلسله قاجار را منحل کرد و هم جنبش مشروطه را به محاق برد.

در چارچوب نسل سوم نظریه‌های گذار به دموکراسی، بر ابعاد نامتعیین و نامعلوم آینده تأکید بسیار زیادی می‌شود. با توجه به این ابعاد نامتعیین و نامعلوم، باید تلاش کرد که تا جایی که ممکن است، هزینه‌های گذار به دموکراسی را به کمترین حد رساند. در واقع، این نظریه‌ها با تأکید بر چگونگی گذار و نه نتیجه نهایی گذار، بر این مسئله تأکید می‌کنند که ابعاد نامتعیین و نامعلوم آینده را می‌توان با تأکید بر چگونگی گذار، به حداقل رساند؛ اما نیروهای سیاسی و اجتماعی در دوران مشروطه با اقدامات خود فضای نفرت و خشونت را ترویج دادند و از این نکته غافل بودند که به نظم استبدادی، بیش از نظم دموکراتیک نزدیک‌ترند. به همین دلیل،

افزایش خشونت و پرخاشگری در دوران پس از مشروطه، ترس را بر جامعه چیره کرده و استبداد را نیرو بخشید و دوباره با قدرت افزون‌تر آن را احیاء نمود؛ بنابراین جنبش مشروطه اگرچه توانست قدرت شاه و سلطنت را کاهش دهد و حقوق سیاسی و مدنی مهمی را در قانون اساسی بگنجانند؛ اما در نهایت، مشروطه در نتیجه رادیکالیسم و رویکرد غیرمصاله‌گرایانه نخبگان سیاسی، ناکام باقی ماند. بازتاب این ناکامی، در تلاش‌های بعدی ایرانیان در دهه‌های بعدی به‌خصوص دهه ۲۰ و انقلاب اسلامی سال ۵۷ مشهود است.

نتیجه‌گیری

مشروطیت، آغاز فرایند دموکراتیزه شدن سیاست در ایران است. فرآیندی که در ذهن ایرانیان، بیشتر مقارن حادثه‌های پر آشوب، کینه‌های طولانی و غلبه هیجانات توده‌ای است. مشروطیت به‌مثابه گذار، دارای ویژگی‌های پیش‌بینی‌ناپذیری بود که این وجه عدم قطعیت آن، توسط نخبگان دست‌اندرکار این دگرگونی مورد غفلت واقع شد. دوران مشروطه به سبب اینکه بیشتر حاصل یک گسست از سنت و ارزش‌های آن در راستای حکومت‌داری و مسیر روزمره زندگی مردم، نحوه مواجهه با مسائل کلان زندگی اجتماعی و حرکت به سمت مدرنیته و ارزش‌های سکولار، دموکراسی و نوع نگاه روشنفکرانه به مسائل اجتماعی بود، در نطفه‌ای چندگانه زاده شد. این آغاز دوران جدید در ایران، جریانی تاریخی از منازعه‌های چندگانه میان نیروهای سیاسی، اجتماعی و دینی را رقم زد. در این راستا، مؤلفه‌های منازعه در مسیر حل قرار نگرفت و مؤلفه‌های آن برهم پاشید تا اینکه مسیر حرکت و تغییر به سمت حداقل‌هایی از دموکراسی با مشکلات جدی همراه شود. حرکت از استبداد در این فرایند گذار، با مصالحه نخبگان دینی و سیاسی جامعه با یکدیگر و همچنین دربار قاجاری همراه نشد. نتیجه اینکه، کینه و نفرت‌های بی‌مهاری میان قطب‌بندی‌های جدید گسترش یافت و نخبگان با وجود ویژگی‌های آسیب‌زننده منازعه، بر این نکته تأکید داشتند که منازعه سیاسی را باید از طریق منازعه سیاسی از میان برد. مغفول ماندن توافق‌ها در این کشمکش‌ها، افراد و گروه‌های جامعه را بیشتر از آنکه تهییج کند که با گروه‌بندی‌های متفاوت به سمت هدفی در جلو حرکت کنند، به این سمت سوق می‌داد که در راستای یک عدم امنیت عمیق و ترس از یکدیگر، با یکدیگر وارد جدال شوند. مشروطیت که سرآغازی نو در حیات سیاسی معاصر

ایرانیان و گذر از سلطنت مطلقه شاهی بود، به دلیل عدم فهم عمیق توسط گروه‌های پیشرو این رخداد، فقدان مصالحه‌گرایی نخبگان و عدم قطعیت دوران گذار، در مدتی کوتاه و طی یک‌روند نیمه‌عقیم، مجدداً به استبدادی دیگر، این بار از نوع رضاخانی، پناه برد.

پی‌نوشت

1. Uncertainty
2. Certain
3. Something Else
4. Chaotic Upheavals



کتاب‌نامه

۱. آبادیان، حسین (۱۳۸۳). بحران مشروطیت در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
۲. آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷). مشروطه ایرانی، تهران: اختران.
۳. آدمیت، فریدون (بی‌تاریخ). ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران: مجلس اول و بحران آزادی، ج ۲، تهران: روشنگران.
۴. آفاری، ژانت (۱۳۸۵). انقلاب مشروطه ایران: ۱۲۹۰-۱۲۸۵، ترجمه رضا رضایی، تهران: بیستون.
۵. اتحادیه (نظام‌مافی)، منصوره (۱۳۷۲). نخستین دهه انقلاب مشروطه ایران (۱۳۳۴-۱۳۲۴ق)، ایران‌نامه، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۷۲، صص ۴۰۱-۳۷۳.
۶. احتشام‌السلطنه، یادداشت‌های احتشام‌السلطنه، به کوشش سید محمدمهدی موسوی، تهران: زوار.
۷. افشار، ایرج (۱۳۵۹). اوراق تازه‌یاب مشروطیت، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
۸. بشیریه، حسین (۱۳۹۴). گذار به دموکراسی: مباحث نظری، تهران: نگاه معاصر.
۹. بشیری، احمد (۱۳۶۳). کتاب آبی، ج ۱، تهران: نو.
۱۰. بهار، محمدتقی (۱۳۵۷). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه، ج ۱، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۱۱. دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱). تاریخ معاصر ایران یا حیات یحیی، ج ۲، تهران: عطار و فردوسی.
۱۲. راثین، اسماعیل (۲۵۳۵). انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت ایران، تهران: جاویدان.
۱۳. طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۹۶). مسالک‌المحسین، تهران: امید فردا.
۱۴. فوران، جان (۱۳۹۴). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
۱۵. کسروی، احمد (۱۳۸۰). تاریخ مشروطه ایران، تهران: صدای معاصر.
۱۶. مجدالاسلام کرمانی، احمد (۱۳۵۱). تاریخ انحطاط مجلس، مقدمه و تحشیه محمود خلیل‌پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
۱۷. کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶). گذار به دموکراسی: ملاحظات نظری و مفهومی، تهران: گام نو.
۱۸. قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۷). گذارها به دموکراسی: تاریخچه پنجاه سال پژوهش‌های دموکراسی‌سازی، تهران: اختران.
۱۹. ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۳). تاریخ انقلاب مشروطیت، ج ۶، ص ۱۳۳۰، تهران: علمی.
۲۰. مستوفی، عبدالله (بدون تاریخ). شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۲، تهران: زوار.
۲۱. محمود محمود (بی‌تاریخ)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، ج ۸، تهران: اقبال.
۲۲. هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۶۳). گزارش ایران ۲ (از مظفرالدین‌شاه تا احمدشاه)، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران: نقره.

۲۳. هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار.
۲۴. همایون کاتوزیان. محمدعلی (۱۳۹۰). *تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران*. مترجم: علیرضا طیب. تهران: نشر نی.
25. Mangol, Bayat, *Irans First Revolution*, New York, Oxford University press, 1991.
26. Dahl, Robert and Ian Shapiro, and Jose´ Antonio Cheibub (2003), *The Democracy Sourcebook*, Massachusetts Institute of Technology.
27. Schmitter, Philippe.C and Guillermo O’Donnell (1986), *Transition from Authoritarian Rule: Tentative Conclusions About Uncertain Democracies*, The John Hopkins University Press.

